

## ميلاد حضرت عيسى (ع)\*

سخنرانی دکتر نورعلی تابنده به مناسبت میلاد حضرت عیسی (ع) (۱۵ دی ۱۳۸۴)

این ایام در بسیاری از جوامع مصادف با تولد حضرت عیسی (ع) تلقی می شود. تاریخ تولد آن حضرت در پرده ای از ابهام است. دقیقاً معلوم نیست که ایشان در چه تاریخی متولد شده است، از این رو درباره آن شک و تردید بسیار شده است. دنیای امروز دنیای شک و تردید و وسوسه و وسواس شده، البته نه اینکه این امر مختص عصر جدید است و در دنیای قدیم نبوده باشد، بلکه در زمان ما این صفات، خصوصیت و قدرت بیشتری پیدا کرده است، مثلاً در مورد نویسندگان بعضی کتاب هایی که در گذشته منتشر شده اخیراً عده ای تردید کرده اند. چنانکه در مورد کتاب های عطار یکی دو جا دیدم که گفته اند فلان کتاب اثر وی نیست و متعلق به شخص دیگری است. مثال دیگر در مورد تواریخ است. تولد پیغمبر خود ما طبق آنچه در « اصول کافی» نوشته شده دوازدهم ربیع الاول است (۱). اهل سنت نیز همین را می گویند، ولی اخبار دیگری داریم که در هفدهم ربیع الاول است. خوشبختانه تفاوتش زیاد نیست و پنج روز است که آن را هم در سال های اخیر به هم وصل کرده اند و به نام « هفته وحدت » نامیده اند که بسیار کار خوبی است. با اینکه این موضوع ربطی به شیعه و سنی بودن ندارد ولی رسم شده که اگر کسی بگوید تولد پیغمبر دوازدهم ربیع الاول است او را سنی بدانند و اگر یک سنی بگوید تولد پیغمبر هفدهم ربیع الاول است، می گویند شیعه شده است.

در مورد تولد حضرت مسیح نیز الان هم این اختلافات موجود است. حال در اینجا من در جزئیاتش کاملاً وارد نمی شوم ولی مثلاً در ایران، ارامنه یک روز به عنوان میلاد جشن می گیرند و آشوری ها روزی دیگر. اما عرف معمول همین ایام است (۲) و تقریباً اکثریت مسیحیان، این ایام را جشن می گیرند؛ ولی برای ما که متأسفانه از دستورات معنوی ایشان و پیامبر خودمان پیروی نمی کنیم در اصل قضیه فرقی نمی کند؛ زیرا ما مسلمانان، در واقع مسیحی هم هستیم، مسیحی مسلمانیم؛ به دلیل آنکه مطیع کسی هستیم که عیسی مسیح بشارت به ظهورش داده بود؛ ولی به عنوان یک مسیحی مسلمان، آن مهر و محبتی که عیسی گفت در ما نیست، آن گذشت و بخششی که گفت در ما نیست؛ گفت که اگر عبایت را بردند قبایت را هم بده، اگر این طرف صورتت را سیلی زدند آن طرف را هم پیش بیاور (۳). ما هم در اسلام چنین دستوری داریم منتهی حفظ مراتب می کنیم؛ از همه نمی توان چنین چیزی توقع داشت. در ابتدا و مرتبه اول و برای

عموم در قرآن می فرماید: «و لکم فی القصاص حیوه یا اولی الالباب» (۴)، ولی در مراتب بالاتر می فرماید: «و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین» (۵) که در مجموع چهار مرتبه می شود. به هر جهت برای ما که به وجهه معنوی امور بیشتر از جزئیات تاریخی توجه داریم، چه تولد مسیح در ۲۰۰۰ سال پیش باشد، چه در ۱۷۸۰ سال پیش و چه چند سال پیش، در حال فعلی ما فرقی نمی کند. این است که فقط چون اکثریت، تولد حضرت عیسی را در این ایام می دانند ما هم همان را ملاک می گیریم یعنی در واقع اجماع و به اصطلاح توافق عده زیادی بر اینکه این روز بوده - آن توافق و آن اجماع - به این روز اهمیت می دهد. خداوند می فرماید: «و ذکرهم بایام الله» (۶). همه روزها روز خداست، ایام الله است ولی روزهایی که خداوند نعمتی به ما ارزانی داده، آن روزها را به نام ایام الله، تعظیم و تکریم می کنیم و امیدواریم مسیح باطنی در درون ما متولد شود.

این روحیه تردید یا وسواس را که در ابتدا بیان نمودم، آنقدر توسعه داده اند که حتی بعضی ها گفتند وجود حضرت عیسی یک تخیل است، توهم است، اصلاً عیسایی نبوده است. این حکم را ما صریحاً رد می کنیم. اینجا دیگر مثل مساله تاریخ تولد نیست که بگوییم فرقی نمی کند چه تاریخی بوده است، این را ما رد می کنیم، به این دلیل که بیرون از همه اسناد تاریخی، یک منشا و سند قوی تری وجود دارد و آن سندی است که مستقیماً خالق عیسی گفته است: «ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون» (۷)؛ پس مورخان هرچه می خواهند بگویند. ما می گوییم واقعا عیسایی بوده - چنانکه آدمی هم بوده است - و از عیسی کلماتی به یادگار مانده که عمدتاً در اناجیل نقل شده است. بنابراین تا اینجا بر ما مسلم است که عیسایی بوده که مورد احترام ما مسلمانان هم هست به دلیل اینکه در قرآن که سندیش از هر چیزی بیشتر است اسمش برده شده است. تعلیماتی هم منتسب به آن حضرت به ما رسیده است. در اسلام وحی الهی، قرآن است که عین عبارات و کلام آن را خداوند فرموده است. احادیثی هم وجود دارد که مکالمه یا رابطه مستقیم بین خداوند و پیامبر است که خداوند به عنوان متکلم وحده سخن می گوید، ولی پیامبر اجازه نشر آن را به عنوان جزئی از قرآن نداشته است. به این احادیث، «احادیث قدسی» می گویند. جدا از اینها اخبار و احادیثی هم منقول از حضرت رسول (ص) می باشد. ولی در «عهد قدیم» و «عهد جدید» چنین تفکیکی وجود ندارد. یعنی اقوال حضرت عیسی و قصه هایی که در آن نقل می شود و تعالیم و کلام الهی با هم آمده و قابل تفکیک نیست. ولی به هر حال کتاب مقدسی است و خواندنش برای ما مفید است.

اناجیل اربعه که فعلاً موجود است به شکل سیره است. چهار سیره از زندگی حضرت عیسی (ع) که البته در همه آنها کلمات عیسی به صورت متفرق آمده است ولی بیشترش به نحو قصه گویی است. قرآن هم قصه دارد که هر کلمه اش عبرت و تذکر است. مثلاً در مورد قصه حضرت یوسف که می فرماید:

«نحن نقص عليك احسن القصص» (۸)، ما به بهترین وجهی برایت قصه گویی می کنیم. قصه گویی یعنی چه که بهترین وجه باشد؟ یعنی ما نقلیم؟ نه! بهترین وجه یعنی اینکه چیزهایی را می گویم که هر گوشه اش برای شما عبرت باشد، اینجا دیگر داستان به معنای مصطلح لفظ نیست. در جاهای دیگر هم می گوید که بسیاری دیگر از پیغمبران بودند که قصه شان را برای تو نخواندیم، یعنی لزومی نداشته است. عیسی (ع) از نظر تاریخی هم، مقام خاصی دارد. یهودی ها هم، منتظر مسیح بودند، مسیح یا به اصطلاح خود آنها «ماشیح» (۹) لقب موعود آنها است. خداوند به آنها وعده داده بود که یک سلطان یهودی خواهد آمد که همه دنیا را می گیرد. قوم بنی اسرائیل از آنجا که برحسب نژاد و قوم یا برحسب وراثت همه چیز را به معنای ظاهری و دنیوی اش معنی می کنند، تصور می کردند که این پادشاه یا سلطان مثل حضرت داود یا سلیمان است که سلطنت ظاهری خواهد داشت و با قهر و غلبه ظاهر خواهد شد چنانکه از این وعده اکنون گاه از لحاظ سیاسی سوء استفاده می کنند. در حالی که سلطان در معنای الهی آن بود یعنی کسی که سلطه الهی دارد. مثل آنکه ما درباره ائمه اطهار، مانند حضرت رضا، می گوئیم: «السلطان علی بن موسی الرضا». البته آنها هم اگر زیر بیرق مسیح جمع می شدند آن سلطنت و تفوق را داشتند. چنانکه به پیروان حضرت مسیح وعده داده شده است که بر دیگران مسلط خواهند بود. البته منظور از پیروان، شامل ما مسلمانان نیز می شود چون ما از کسی پیروی می کنیم که خود حضرت عیسی (ع) بشارت به آمدن و دستور به متابعتش را داده بود. به همین جهت من حیث المجموع اکنون قدرت معنوی بر جوامع بشری با مسلمانان و مسیحیان است، حتی اگر قدرت ظاهری و مادی در دست یهودیان باشد، ولی باز هم آنان محتاج به کمک مسلمانان و مسیحیان هستند. البته چنین وعده ای تقریباً شبیه وعده حکومت مهدی قائم (عج الله فرجه) است که ما منتظر ظهورش هستیم.

در آن ایام یحیی پیغمبر که پسرخاله حضرت عیسی بود با بزرگواری ها و کرامات خاص خود ظاهر شد و بعضی ها فکر کردند که آن مسیح موعود شاید یحیی باشد. از حضرت یحیی پرسیدند، فرمود: من مبشر او هستم، من آمده ام که به ظهور او بشارت بدهم ولی مسیح به زودی خواهد آمد که بعد عیسی (ع) آمد. یهودی ها در آن موقع در منطقه بیت المقدس و بیت اللحم جمع بودند. شاید هم، چون منتظر پیغمبری بودند که ظهور کند، همه آنجا جمع شده بودند. کما اینکه بعدها هم در زمان ظهور پیغمبر ما منتظر پیغمبری بودند یعنی از همان راهی که ظهور پیغمبری را حدس زدند از همان راه هم، همین حدس بود که پیغمبر موعود در این منطقه ظهور خواهد کرد. از این رو یهودیان بسیاری به آنجا آمده بودند، با آنکه آنان از ابتدا به امور مادی نظر داشتند، چرا به مکه و مدینه یعنی منطقه بیابانی که ساکنان زیادی ندارد، می آیند؟ اگر چنین مساله ای نبود حتی یک نفر هم نمی آمد.

در زمان حضرت عیسی نیز چنین بود که یهودیان منتظر ظهور مسیح بودند. در آن ایام دو حکومت مقتدر بودند: یکی ایران، دیگری روم. حکومت روم این منطقه را گرفته بود و فرمانداری را برایش تعیین کرده بود. با وجود آن فرماندار، قدرت مردمی با همان خاخام های یهودی بود. رجال مذهبی یهودی هم چون دیگر مردم یهود به مسائل مادی کشانده شده بودند. روحیه عیسی(ع) درست ضد این بود البته مقتضای آن روزگار این امر را می طلبید. همه پیامبران متناسب با مقتضای زمان و روزگار خودشان بودند؛ جز پیغمبر ما که برای تمام زمان ها و مکان ها است. حضرت موسی ماموریت عمده اش نجات بنی اسرائیل بود و لذا به مسائل دنیوی نیز رسیدگی می کرد. حضرت عیسی اصلاً به دنیا کاری نداشت. درست مثل اینکه در فنجان چای داغی که دست را می سوزاند، یک تکه یخ بیاندازید. وقتی که یخ آب شود، چای سرد می شود و اینها به هم نزدیک می شوند. گویی خدا می خواست یک تکه یخ در آن آتش یهودی ها بیاندازد. طریقه عیسی(ع) درست ضد یهودیان بود که حتی می گویند در مورد سکه ای که می خواستند به جزیه به قیصر بدهند، از عیسی پرسیدند: با آن چه کار کنیم؟ فرمود: مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا. سکه که مهر قیصر دارد، به خودش بدهید اما دل را که مال خداست، به خدا بدهید(۱۰). عیسی(ع) به مسائل مالی اصلاً اعتنایی نداشت. مسیحی های بعدی نیز در این حالت آنقدر جلو رفتند که به رهبانیت کشید. قرآن می فرماید: «رهبانیه ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله» (۱۱)، رهبانیتی را که آغاز کردند ما بر آنها مقرر نکردیم مگر به جهت کسب رضای الهی. چنانکه می بینیم خداوند به نحوی این رهبانیت را تایید می کند.

وقتی که جهان و طرز فکر بشریت برای ظهور دین اسلام مساعد شد، اسلام این وضعیت را تعدیل کرد. اسلام بین این دو است و حد معتدلش است، نه آن و نه این. در اسلام، به اصطلاح، ما دو شعار داریم. یکی می گوید: «من لا معاش له لا معاد له»، برای کسی که معاش ندارد معاد هم نیست؛ چنانکه در مثل گویند: شکم گرسنه دین و ایمان ندارد (۱۲). توجه به مادیات باید باشد تا توجه به معاد محفوظ باشد. ولی آیا این قول بدان معنا است که ما فقط به دنبال معاش برویم؟ چنین نیست زیرا در مقابل آن، در قرآن می فرماید: «ان الانسان لیطغی ان راه استغنی» (۱۳)، انسان اگر خودش را غنی ببیند طغیان می کند. استغنا هر نوع می تواند باشد ولی یکی از مهمترین آنها استغنا دنیوی و مالی است. بدین قرار، اسلام هم به این کفه فشار می آورد هم به آن کفه تا هر دو را متعادل نگهدارد. پیغمبر اسلام دنیا و آخرت را با هم جمع کرد و بنا به دستور خداوند فرمود: «ربنا آتانا فی الدنیا حسنه و فی الآخره حسنه و قنا عذاب النار» (۱۴)، خداوندا هم در دنیا حسنه و هم در آخرت حسنه به ما بده. استنباط من از آیات اول سوره تین که می فرماید: «و التین و الزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین» (۱۵)، یعنی قسم به تین و زیتون و طور سینا و این سرزمین امن؛ این است که تین (انجیر) و زیتون مربوط به حضرت عیسی است، بعد قسم می خورد به طور سینا که مکان حضرت موسی است و بعد به این سرزمین پاک و امن، یعنی سرزمینی که پیغمبر ما است؛ به این

ترتیب قرآن این سه درجه را با هم می آورد. به هر جهت عیسی (ع) در ایجاد این تعادل که در اسلام بود، سهم اساسی داشت. فداکاری هایی هم که پیروان مستقیم حضرت عیسی کردند بالاخره موجب شد که کنستانتین امپراطور عظیم بزرگ روم که خودش مسیحی ها را اذیت و آزار می کرد، در قرن چهارم میلادی مسیحی شود و از آن به بعد مسیحیت آشکار شد و قدرت ظاهری یافت. خداوند اینجا قدرتش را نشان داد که همان دشمن سرسخت مسیحیت، طرفدار مسیحیت شده بود. ولی در عوض ایمان مومنین مسیحی کم شد. مسیحیت شاید از جهاتی ضرر کرد ولی مسیحی ها بهره بردند زیرا امنیت پیدا کردند. البته اساس مسیحیت همان تعالیم عیسی (ع) بود که پایدار بود. تعالیم عیسی (ع) در واقع همگی شرح این عبارت حضرت صادق (ع) است که: «هل الدین الا الحب؟» (۱۶) آیا دین غیر از محبت است؟ اساس عمده دین، محبت است. این حقیقتی است که به صورت دقیق تر در این روایت آمده که دین اسلام بر پنج رکن استوار است: نماز و زکات و روزه و حج و ولایت و هیچ کدام هم شان ولایت نیست (۱۷). خداوند در مورد چهار مورد اول تساهل و تسامح می کند اما در مورد ولایت چنین نمی کند. در مورد ولایت حکم خداوند قطعی است. ولایت همان حب است، حب الهی است. حضرت جعفر صادق در این فرمایش خود، به نحوی عمومی تر سخن گفتند تا بفهمیم که امر ولایت در مقام بالاتری است. اقوال عیسی (ع) بیشتر در همین دوست داشتن خداوند و دلبستگی و محبت به خلق الله خلاصه می شود. چنانکه حضرت عیسی (ع) در جواب یکی از فقهای یهودی که از او سوال کرده بود که کدام حکم در شریعت بزرگتر است، فرمود: اینکه خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما، و دوم مثل آن است؛ یعنی همسایه خود را مثل خود محبت نما (۱۸). در هر دورانی هم که پیغمبران دین جدید آوردند مامور به تبلیغ آن بودند یعنی باید دستورات و احکام دینشان را تبلیغ می کردند که دیگران بفهمند و تسلیم شوند. ولی امر ولایت تبلیغ ندارد زیرا هر کسی که اهل ولایت باشد، ولایت می کشاندش، چنانکه اگر بخواهید از خاکی که براده آهنی با آن مخلوط است، براده آهن را جدا کنید، خاک را دانه دانه تکان نمی دهید چون براده آهن به حدی ریز است که دیده نمی شود. بلکه آهنربای قوی ئی را در خاک می گردانید و در می آورید، آنوقت می بینید همه براده ها کشیده شده است. ولایت، آن آهنربا است. هرکسی همجنس آن آهنربا باشد به آن می چسبد و آهنربا پیدایش می کند، لذا ولایت تبلیغ ندارد. عیسی (ع)، هم جنبه ولایت داشت و هم جنبه نبوت. از جنبه نبوتش می فرمود: من نیامده ام دین برادرم را نسخ کنم بلکه آن را تکمیل کنم. همین که فرمود: «دین برادرم»؛ یعنی من، همرتبه موسی هستم. چون تا آن تاریخ می گفتند عیسی صرفاً واعظی است از وعاظ یهودی. ولی عیسی تصریح کرد که من همرتبه موسی هستم. پیغمبر ما نیز همین عبارت را می فرمود و به آن عمل می کرد. چون اساس همه ادیان الهی از جمله اسلام سه چیز است: توحید، نبوت و معاد. همه می گویند خدا یکی است و ما به سوی او باز می گردیم: «انا لله و انا الیه راجعون» (۱۹) و همه قائل به ارسال پیامبرانی جهت هدایت بشر از جانب خدا هستند. و بر اساس این سه

رکن، در قرآن خطاب به اهل کتاب می فرماید: «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشکر به شیئا...» (۲۰) شیعه هم اگر به دو اصل عدل و امامت معتقد است، به مناسبت اصول توحید و نبوت و استمرار این دو است ولی اساس مشترک بین ادیان همین سه رکن است. بعدها که دستور ابلاغ ولایت به پیغمبر نازل شد، فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» (۲۱)، خداوند گفت امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را تمام کردم. ولی مگر قبل از آن دینشان ناقص بود؟ کامل کردم در واقع به این معنا است که کامل تر از آنچه تا کنون تصریح نشده بود و آن تصریح و توجه به ولایت است. مسیح پیغمبر رحمت بود، یعنی همه چیز را با رحمت خودش حل می کرد، پیغمبر ما، هم مظهر رحمت بود و هم غضب الهی، هر دو را توامان داشت. خداوند در قرآن می فرماید: «و الله عزیز ذوالانتقام» (۲۲)، خداوند مسلط و انتقام گیر است ولی در جای دیگر می فرماید: «ان الله یغفر الذنوب جمیعا» (۲۳)، خداوند همه گناهان را می بخشد. یا می فرماید: «سبقت رحمتی غضبی»، رحمت من بر غضب من سبقت می گیرد؛ پیغمبر ما هر دو جنبه را داشت و به این دلیل کامل بود. یکی از داستان هایی که در مورد رحمت و احسان مسیح نقل می کنند، این است که روزی حضرت عیسی با حواریون نشسته بود، زنی را که بدنام بود و از جانب علمای یهود محکوم به رجم - یعنی سنگسار کردن - شده بود، نزد حضرت آوردند که ببینند ایشان چه می گوید. عیسی پرسید: چه شده است؟ آنها گفتند: این زن محکوم به رجم شده است، آمده ایم او را بگیریم و سنگسار کنیم. حضرت اندکی سکوت کرد و فرمود: هرکسی که گناهی ندارد سنگ اول را بزند. همه فکر کردند که چنین نیست و یکی یکی برگشتند (۲۴). و این زن بنابر بعضی اقوال مریم مجدلیه بود که بعدها از قدیسه ها شد و همانطور که ما از رابعه عدویه ذکر می کنیم، مسیحی ها از مریم مجدلیه ذکر می کنند. این یک نشانه از رحمت عیسی است. نوح نسبت به کفار غضب داشت و عرض کرد «رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیارا» (۲۵)؛ پروردگارا روز زمین از کفار، دیاری باقی نگذار؛ البته بعضی ها می گویند منظور این است که همه را مومن کن تا دیاری کافر نباشد، ولی ظاهر عبارت در نفرین است کما اینکه بعد هم خداوند چنین کرد که شرحش را می دانید. ابراهیم چندین بار جنگ های سخت کرد، بعد هم راجع به هدایت قوم لوط از خداوند درخواست کرد و بالاخره نتوانست همه را نجات دهد و عده معدودی را نجات داد. موسی چندین بار در میان بنی اسرائیل قتل عام کرد. ولی در مورد عیسی (ع) چنین نیست. چنانکه وقتی عده ای گفتند که عیسی و مادرش خدا هستند، طبق قرآن، خداوند از عیسی پرسید - البته خدا که می داند، خودش کرده ولی پرسید - که: آیا تو گفتی به مردم که تو و مادرت را جز خدا پرستند؟ «انت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله» (۲۶). عیسی گفت: سبحان الله من هیچ چیز نگفتم، جز آنچه که حق گفتنش را داشتم، «قال سبحانک ما یكون لی ان اقول ما لیس لی بحق» (۲۶). آنچه که گفتم همان چیزی است که تو امر کردی: «ما قلت لهم الا ما امرتني به» (۲۷). من تا در میان آنها بودم فرمایشات تو را گفتم و آنها را به توحید دعوت کردم، بعد از عروج من هم، تو

خودت می دانی و همه را مراقبت کردی، و تو بر هر چیزی آگاه هستی: «ان اعبدوا الله ربی و ربکم و کنت علیهم شهیدا مادمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و انت علی کل شیء شهید» (۲۷). همه اینها بندگان تو هستند برای آنها هم شفاعت می کنم، اختیار آنها را داری، می خواهی آنها را عقاب کنی در اختیار تو هستند، و اگر می خواهی ببخشی تو عزیز و حکیم هستی: «ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم» (۲۸). عیسی مسیح برای همه بندگان تا روز قیامت شفاعت کرد، خداوند هم به او نگفت شفاعت نکن ولی به حضرت ابراهیم (ع) گفت: برای پدرت که مشرک است شفاعت و استغفار نکن - چون ابراهیم به پدرش وعده کرده بود که برای او آمرزش بخواهد - و ابراهیم هم به امید قبولی برایش استغفار می کرد که بعد هم از او بیزاری جست (۲۹). خلاصه اینکه رکن اساسی تعلیمات دینی حضرت عیسی رحمت و شفقت بود. عیسی نه تنها بر انسان ها بلکه بر شیطان نیز رحم کرد. در «عهد جدید» آمده که پس از آنکه عیسی به دستور مرشدش یحیی چهل روز در کوه ریاضت کشید، سه بار امتحان شد. شیطان سه بار قصد داشت او را گول بزند ولی هر سه بار شکست خود (۳۰) همانطور که قصد کرد که حضرت ابراهیم را نیز اغوا کند. شیطان به گمان خودش لقمه های چرب را پیدا کرده بود ولی وقتی فهمید که اینها از آن لقمه هایی نیستند که از گلویش پایین بروند، ترکشان کرد. با این حال، عیسی برای همین شیطان که قصد اذیتش را داشت از خداوند خواست که او را ببخشد و اگر خدا بخشیده بود ما دیگر خیالمان راحت بود.

بازگردیم به زمان ظهور حضرت عیسی (ع)، همانطور که قبلا گفته شد آن امرایی که از طرف امپراتور روم بر منطقه بیت المقدس حکومت می کردند می دانستند که یهودی ها به قول خودشان منتظر یک پادشاه هستند و در اخبار یهودی ها هم آمده بود که این پادشاه همه جا را می گیرد. حاکمان رومی هم خیال می کردند که اگر آن پادشاه بیاید آنها را هم عزل می کند بنابراین آنها هم نگران بودند که مبادا آن مسیح موعود ظاهر بشود. از این جهت با خاخام های یهودی همکاری می کردند. عیسی (ع) مثل واعظی بود که غالبا در بیابان در بالای تپه ها سخن می گفت و همه گوش می دادند. خداوند به همه پیامبران معجزاتی داده چون پیغمبران باید دعوت کنند. وقتی شما کسی را می خواهید مهمان کنید یک سفره ای ولو محقر باید برایش تدارک ببینید. عیسی (ع) هم باید مردم را دعوت می کرد. خداوند به او معجزاتی داد که بالاترین چیزی بود که در آن تاریخ مهم بود. حالا به چه جهت بود که بیماری های برص و جذام به صورت به اصطلاح اپیدمی، بسیار شایع شده بود، به هر حال عیسی معجزه اش این بود که اینها را خوب می کرد؛ بر آنها دست می کشید و آنها شفا می یافتند. از طرفی بنابر «عهد جدید» خداوند به او اجازه داده بود که این معجزات را به خودش نسبت بدهد. البته هر پیغمبری معجزه ای داشت. پیغمبر ما هم از معجزاتش شق القمر و معراج و از همه مهمتر قرآن بود. عیسی (ع) هم این قدرت را داشت و خداوند هم اجازه داده بود که چنین بگوید. البته در مسیحیت خود حضرت عیسی (ع) معجزه کبیر بود که از مادر باکره ای متولد شده بود

چنانکه در اسلام نیز قرآن مجید معجزه اصلی است که پیامبری امی آن را آورده است. نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مساله آموز صد مدرس شد

می گویند عیسی پیغمبر عارفان یا عارف پیغمبران است. البته این بدان معنی نیست که پیغمبران دیگر عارف نبودند و نه اینکه فقط عرفا او را قبول دارند و دیگران نه. بلکه این بدان معنا است که آن روحیه عرفانی که در اسلام هم به حد اعلی است، عیسی مظهرش بود کما اینکه در داخله اسلام هم علی (ع) مظهر این روحیه عرفانی بود. ولی برای اینکه این روحیه موجب اشتباه نشود، هیچ کس از علی معجزه نخواست، معجزه مربوط به پیغمبران است ولی کرامت های فراوانی از آن بزرگوار نقل شده است. علی (ع) از اول تا آخر می فرمود: من خلیفه الله هستم، خلیفه ای که خدا معین کرده است، ولی شیخین و عثمان می گفتند: ما خلیفه رسول الله، جانشین رسول الله هستیم. همین مساله بود که عمر اشتباه کرد و گفت: علی به خلافت خیلی حریص است. عمر خیال کرد که این فرمایش علی روی حرصی است که به خلافت دارد و حال آنکه علی به ابن عباس گفت: این خلافت شما به اندازه این کفش کهنه من که چندین وصله دارد، در نظر من قیمت ندارد؛ ولی علی که خودش را خلیفه الله می دانست و شمشیری داشت که خداوند به او داده و در حقش آمده بود: «لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار» و قدرت جسمانی هم که داشت، علم هم که داشت، در خانه نشست و با همان ها همکاری می کرد. حتی طرف مشاوره شیخین و عثمان نیز بود. برای اینکه ولایت تبلیغ و تحدی ندارد. علی هم حکومت نمی خواست. حتی عثمان که کشته شد به علی عرض کردند: تو خلیفه ای. اما علی قبول نکرد. چنانکه بعد از کشته شدن عثمان دنیای اسلام سه یا هشت روز خلیفه نداشت. علی فرمود: همه مردم باید بیعت کنند تا من خلیفه و رئیس حکومت شما بشوم. چون اگر بخواهم رئیس حکومت شما بشوم باید همه مردم راضی باشند. علی در هر صورت خلیفه الله بود و آن مقام را هم هیچ کس نمی توانست از او بگیرد چه خلیفه حکومتی می شد چه نمی شد، چنانکه ائمه ما هم همینطور بودند.

به هر جهت عیسی (ع) هم اصلا به دنبال کارهای حکومتی نرفت که این روش عیسی برای ما، فرمایش و روش علی (ع) را معنی می کند. بعد کم کم مردم متوجه شدند که او مسیح است، آن مسیح که منتظرش بودند. عیسی از طبقه علمای یهود نبود و با اتکا بر قدرت معنوی خویش از همان ابتدا با آنها درافتاده و مخالفت ها و بحث های جدی می کرد. از این رو خاخام ها خیلی نگران شدند و به دنبال بهانه ای می گشتند که وسیله ای برای اعدام عیسی باشد. یهودی ها حکمی دارند مبنی بر اینکه شنبه نباید هیچ کار کنند. ما هم شبیه این حکم را راجع به صبح جمعه داریم، منتهی خیلی مقید نیستیم. اما یهودی ها حکم عدم کار شنبه شان شدید است بطوری که بعضی مواقع اگر تخلف کنند حکم اعدام دارد. علمای یهودی که به

دنبال بهانه ای بودند، دیدند که یک روز شنبه ای عیسی(ع) مردی را شفا داد. همین را بهانه کرده او را گرفتند که چون روز شنبه کار کرده است محاکمه و اعدام کنند. در اینجا روایت اسلام با روایت مسیحیت فرق دارد. مسیحی ها می گویند: عیسی را مصلوب کردند و وی جان داد. اما گفته بود: بعد از دفنم، زنده می شوم و برمی خیزم. آنها جنازه را در دخمه بزرگی گذاشتند و سنگ بزرگی که صدها نفر هم نمی توانند تکانش بدهند در این دخمه گذاشتند که عیسی بیرون نیاید. فکر نمی کردند که آن عیسایی که مرده را زنده می کند و خود مرده اش هم زنده می شود این سنگ که هیچ، او دنیا را زیر و رو می کند. محافظینی هم دم در گذاشتند که از بیرون کسی نیاید. بعد از سه روز که آمدند دیدند با همه آن محافظ ها و با وجود آن سنگ بزرگ، در باز شده عیسی هم نیست(۳۱).

به هر جهت تولد حضرت مسیح را که از جانب خدا ملقب به «روح الله» بود به همه جهانیان بالخاص به هموطنان خود تبریک می گویم. تولد هر یک از این بزرگواران را که جشن بگیریم بهتر از آن است که در رحلتشان عزا بگیریم. امیدوارم خداوند به ما هم توفیق پیروی او را بدهد و در زمان خود توفیق داشته باشیم که امام زمان(عج) ظاهر شود و عیسی هم که در خدمتش خواهد بود، هر دوی آن بزرگواران را ببینیم، انشاءالله.

پاورقی:

\*.این مطلب قبلا در آدرس ذیل منتشر شده است:

عرفان ایران: مجموعه مقالات(۲۵و۲۶)/ گردآوری و تدوین دکتر مصطفی آزمایش .-- تهران: حقیقت، ۱۳۸۵/صص ۵-۲۰

۱. اصول کافی / کلینی؛ ترجمه حاج سید جواد مصطفوی، ص ۳۲۳: «ولد النبی(ص) لاثنتی عشره ليله مضت من شهر ربیع الاول...»

۲. در مورد تاریخ فعلی نیز، اکنون غالبا به این نتیجه رسیده اند که در واقع این روز، روز تولد مهر، ایزد باستانی ایرانیان، است و پس از آنکه کنستانتین، امپراتور روم که در ابتدا پیرو آیین مهر بود، مسیحی شد، او این تاریخ را در قرن چهارم میلادی برگزید.

۳.انجیل متی، باب پنجم، ۳۹ و ۴۹.

۴. سوره بقره، آیه ۱۷۹: ای خردمندان، شما را در قصاص کردن زندگی است.

۵. سوره آل عمران، آیه ۱۳۴: و خشم خویش را فرو می خورند و از خطای مردم درمی گذرند. خدا نیکوکاران را دوست دارد.

۶. سوره ابراهیم، آیه ۵: و روزهای خدا را به یادشان بیاور.

۷. سوره آل عمران، آیه ۵۹: مثل عیسی در نزد خدا، چون مثل آدم است که او را از خاک بیافرید و به او گفت موجود شو، پس موجود شد.

۸. سوره یوسف، آیه ۳.

۹. کلمه ماشیح [ به کسر شین و فتح یاء ] در لغت به معنای کسی است که با روغن مقدس تدهین شده است.
۱۰. انجیل متی، باب بیست و دوم، ۲۱ - ۱۹.
۱۱. سوره حدید، آیه ۲۷.
۱۲. الکافی / شیخ کلینی؛ تصحیح علی اکبر غفاری. -- نشر دارالکتاب الاسلامیه - آخوندی، قم، چ ۴، ۱۳۶۵، ج ۲ / ص ۳۰۷: کاد الفقر ان یكون کفرا.
۱۳. سوره علق، آیات ۶ و ۷.
۱۴. سوره بقره، آیه ۲۰۱.
۱۵. سوره تین، آیات ۱ و ۲ و ۳.
۱۶. النخصال/شیخ صدوق؛ تصحیح علی اکبر غفاری، قم/ ص ۲۱.
۱۷. اصول کافی، ج ۳، ص ۳۳: بنی الاسلام علی خمس: الصلوه و الزکاه و الصوم و الحج و الولایه و لم یناد بشيء کما نودی بالولایه.
۱۸. انجیل متی، باب بیست و دوم، ۴۰ - ۳۵.
۱۹. سوره بقره، آیه ۱۵۶.
۲۰. سوره آل عمران، آیه ۶۴: بگو ای اهل کتاب، بیایید از آن کلمه ای که پذیرفته ما و شماسست پیروی کنیم، آنکه جز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم...
۲۱. سوره مائده، آیه ۳.
۲۲. سوره آل عمران، آیه ۴.
۲۳. سوره زمر، آیه ۵۳.
۲۴. انجیل یوحنا، باب هشتم، ۹ - ۳.
۲۵. سوره نوح، آیه ۲۶.
۲۶. سوره مائده، آیه ۱۱۶.
۲۷. سوره مائده، آیه ۱۱۷.
۲۸. سوره مائده، آیه ۱۱۸.

۲۹. سوره توبه ، آیات ۱۱۳ و ۱۱۴ : ما كان للنبي و الذين امنوا ان يستغفروا للمشركين ولو كانوا اولى قربى من بعد ما تبين لهم اصحاب الجحيم و ما كان استغفار ابراهيم لابيه الا عن موعدة وعدها اياه فلما تبين له انه عدو لله تبرأ منه.

۳۰. انجيل متی، باب چهارم، ۱ - ۱۱.

۳۱. ما در سفری در خدمت حضرت صالحعلیشاه سال ها قبل که می شد به بیت المقدس رفت، به آنجا رفتیم و همان دخمه ای را که به قول مسیحی ها عیسی در آن مدفون شد و آن سنگ را دیدیم و زیارت کردیم. البته بنابر قرآن که می فرماید: «ما قتلوه و ما صلبوه» (سوره نساء، آیه ۱۵۷: آنان مسیح را نکشتند و بردار نکردند.) می توان استنباط کرد که عیسی در آنجا نبوده ولی چون این مکان منتسب به آن حضرت بود، به یاد ایشان زیارتش کردیم.